

بسمه تعالی

موضوع :

بررسی نقش مدرسه در رشد

شامل

نقش مدرسه در رشد

بدنی، عاطفی، عقلانی، اجتماعی و شخصیت کودک

منابع

دکتر علی شریعتمداری

روانشناسی تربیتی

دکتر علی شریعتمداری

جامعه و تعلیم و تربیت

علی اکبر شعاری نژاد

روانشناسی رشد

دکتر بدری مقدم

کاربرد روانشناسی در آموزشگاه

بعد از خانواده، عامل بسیار مؤثر در رشد و تکامل کودک، به ویژه در جامعه های کنونی آموزشگاه است. امروزه بیش از هر زمان دیگر، آموزشگاه در زندگی فرد تأثیر دارد، زیرا بیشتر مردم چند سالی از عمر خود را در آموزشگاه گاهی در دانشگاه می گذرانند به طوری که می توان گفت تقریباً ۳/۴ زندگی انسان در عصر حاضر در آموزشگاه سپری می شود. بهترین گواه اهمیت تأثیر آموزشگاه در رشد و تکامل کودک، این است که او آنچه را در مدرسه یاد می گیرد در زندگی به کار می برد.

هر کودک برای اینکه میان خود و دیگران بستگی فکری برقرار کند ناچار است لااقل خواندن و نوشتن را یاد بگیرد و در هر قدمی از زندگی از آنها استفاده کند. البته، نباید تصور کرد که یادگیری به آموزشگاه محدود است بلکه در تمام عمر ادامه دارد و آنچه را که شخص یاد می گیرد جزئی از توانایی او را برای سازگاری با محیط تشکیل می دهد زیرا اساس و پایه زندگی بر استعداد و یادگیری مبتنی است.

دانش آموزان در دوران تحصیل به خصوص در دوره دبستان و نیمه اول دبیرستان در حال رشد می باشند و مرتباً تغییراتی در آنها ایجاد می گردد. این تغییرات چون نیازهایی را به دنبال می آورد، تربیت و آموزش خاصی را ایجاب می کند. آشنایی به اصول رشد و نیازهای دانش آموزان در سنین مختلف مسئولان آموزشی را در شناسایی کودکان و فهم و درک آنها کمک می کند و موجب می شود که در طرح ریزی برنامه های آموزشی و تربیتی نیازهای آنها را مورد نظر داشته باشند و دامنه انتظارات و توقعات خود را از کودک و

نوجوان متناسب با سن و موقعیت او را محدود سازند، زیرا امر یادگیری به میزان آمادگی ناشی از اثر بلوغ بستگی دارد.

اینک بعضی از راه های تأثیر و نفوذ آموزشگاه در رشد و تکامل کودک را به اختصار مورد بحث قرار می دهیم.

رشد بدنی

روانشناسی جدید، رفتارها و فعالیت های فرد را به صورت ترکیبی، کلی، و بدون تقسیم آنها به نفسانیات و بدنیات، مورد مطالعه قرار می دهد. به همین سبب، آموزش و پرورش جدید

که مبتنی بر اصول روانشناسی جدید است توجه به بدن کودکان را از مهمترین و اساسی ترین وظایف معلم و مربی می داند. برخلاف سابق که جز انباشتن ذهن کودکان اطلاعات گوناگون و متعدد به خاطر پرورش عقل و روان آنها، هدفی وجود نداشت. روانشناسی کودک به ما ثابت می کند که هرگز نباید از رشد بدنی انسان غافل شد، زیرا چگونگی رشد و نمو بدن، تأثیر زیادی در چگونگی رشد و نمو عقلی و شخصیت دارد.

همچنین، تجارب روانشناسی، درستی مثل معروف «عقل سالم در بدن سالم است» را کاملاً ثابت می کند و منظور از بدن سالم، بدنی است که تمام اعضای آن وظایف خود را بهتر و به موقع انجام دهند. وظیفه معلم و مربی است که رفتار کودک را از هر دو جنبه «بدنی و عقلی» پرورش دهد و گرنه یکی را بیش از اندازه مورد توجه قرار داده از دیگری غافل نگردد و به این اصل معتقد باشد که انسان وقتی منطقی فکر می کند و در حل مشکلات

زندگی موفق می شود که بدن سالم داشته باشد و گرنه از شخص علیل و مریض هرگز نمی توان فکر درست انتظار داشت. لابر (La Barre) زیست شناس معروف می گوید: «طبیعت بشری» شخص از نوع بدنی که او دارد سرچشمه می گیرد، از این رو هر کس که با اشخاص مخصوصاً کودکان و نوجوانان کار می کند، باید نمو و تغییرات بدن انسان را بداند. بهترین فرصت برای پرورش بدنی کودکان، ساعت های ورزش است که از نظر تعلیم و تربیت به اندازه مواد درسی دیگر ارزش دارد و از اتلاف بیهوده آن ساعت ها باید جداً خودداری شود.

ولی باید دانست ورزش که در برنامه تحصیلی به عنوان وسیله پرورش تن، منظور شده است هدف اصلی، همان پرورش عقل و شخصیت کودک است. به سخن دیگر، ورزش وقتی مفید خواهد بود که به پرورش عقلی و بهداشت تن و روان کمک کند. در اینکه منظور از رشد بدنی چیست نظریات گوناگونی اظهار شده اند، بعضی آن را تغییرات کمی بدن و گروهی تغییرات کیفی و برخی ترکیب همه این خصایص دانسته اند و با مطالعه آنها می توان رشد بدنی را چنین تعریف کرد:

مجموعه تغییرات تشریحی و فیزیولوژیک است که در زندگی پیش از تولد و نزدیکی پیری رخ می دهند.

رشد حرکتی و عضلانی:

رشد و تکامل کودک از لحاظ حرکت یعنی رشد، نیرو، سرعت و دقت او را در به کار بردن بازوها و ساق ها و عضلات دیگر، اهمیت خاصی در رشد عمومی او دارد. از طرف دیگر، رشد حرکتی کودک با رشد عقلی او بستگی کاملی دارد. بدین معنی که فعالیت های حرکتی کودک در بیشتر رفتارهای عقلی و هوشی او کاملاً مؤثرند زیرا با چشم و دست خود، دنیای محیطش را کشف و بررسی می کند. رفتار حرکتی کودک سبب می شود که با دیگران روابط اجتماعی برقرار کند و روش های همکاری را یاد بگیرد.

حرکت های کودک را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: آنهایی هستند که به عضلات بزرگ بدن مربوطند و این حرکات در مراحل اولیه بدون نظم و ارتباط میان آنها انجام می گیرد یعنی یک عده حرکاتی هستند که هیچگونه تعادل و سازگاری حرکتی در آنها مشاهده نمی شود. کودک به تدریج می تواند بر این حرکات تسلط یافته، آنها را کنترل کند و این امر به نضج و تمرین او بستگی دارد. از این رو، باید مراکز تربیتی به ویژه کودکانها، فرصت های زیادی جهت حرکات گوناگون، برای کودکان آماده سازند، و اسباب و وسای متنوع و بیشتر که کودکان را در بازی و به کار بردن اعضای گوناگون بدن کمک کنند در اختیارشان بگذارند. زیرا از این راه است که کودکان عضلات خود را تقویت کرده، مهارت های حرکتی گوناگون کسب می کنند.

دسته دوم: حرکاتی هستند که به عضلات کوچک بستگی دارند که از آن جمله «نوشتن» است. کودک عادی در چهار سالگی می تواند قلم یا قطعه گچی به دست گرفته خطوط نادرست ترسیم کند و علت آن، عجز او از تسلط بر عضلات کوچک است. وقتی که در ۶ یا ۶/۵ سالگی به آموزشگاه وارد می شود، می تواند بنویسد ولی هنوز نظم و دقت لازم در نوشته های او مشاهده نمی شود، به کندی می نویسد و بیش از اندازه لازم به قلم فشار می دهد. به علاوه، هنگام انتقال از یک حرف به حرف دیگر، یا میان آغاز و انجام مقطع، بیشتر توقف می کند. روشی که در آموزش نوشتن پیش گرفته می شود اثر بزرگی در تحصیل این مهارت دارد.

معلم می تواند به تدریج کودکان را به برطرف کردن این معایب، راهنمایی کند و در این کار می توان از نمونه های خطی چاپی استفاده کند. این نمونه ها ابتدا عبارت از خطوط منفصل هستند که به صورت های گوناگون، افقی، عمودی، مایل (؟؟) درمی آیند. بعد مرحله حروف و کلمات منقطع می رسد و کودکان را وامی دارند که قلم یا مداد خود را روی این حروف و کلمات بکشند، این تمرین نیز در کسب مهارت های لازم برای نوشتن، کمک بزرگی به شمار می رود.

اهمیت تربیتی رشد عضلانی تنها به این نیست که سبب بستگی قسمت های گوناگون رشد، به یکدیگر می شود بلکه نقش بسیار مهمی را در تکوین شخصیت کودک، به طور کلی بازی می کند.

رشد حسی

چنانچه گفتیم «ادراک حسی، تنها وسیله ارتباط موجود زنده با عالم خارج است، مثلاً وقتی می تواند بخورد که ادراک کند چیزی در محیط خارج برای خوردن وجود دارد. زندگی خود را وقتی محفوظ می دارد که وجود خطرهایی را در جهان خارج ادراک کند. از این رو، پیشوایان آموزش و پرورش جدید، مریدان را به رعایت اصل «تعدد تجربه و آگاهی فرد» می خوانند.

بدین معنا که برای کودکان، محیط را آماده سازند که از لحاظ حرکات و احساسات غنی باشد و تجارب متعددی در اختیار اطفال بگذارد تا بدین وسیله بر فعالیت حواس ایشان کمک کرده موجب تکامل شخصیت آنان گردد. روی همین اصل، پرورش حواس کودک هدف اصلی آموزش و پرورش جدید است و این که میدان آموز «سمعی و بصری» روز به روز وسیع تر می شود به علت فایده و اهمیتی است که در پرورش صحیح کودک از لحاظ روانشناسی دارد:

چه اگر حواس کودک وظایف خود را بهتر و به موقع انجام ندهند او با زیان های زیادی مواجه خواهد شد، زیرا دیگر نمی تواند مستقیماً با محیط خود ارتباط یابد. چنان که کری کلی و جزئی، رشد گویایی کودک را به تعویق می اندازد و میان او و پیشرفت مورد انتظار خود و جامعه اش مانع می شود.

با توجه به اهمیت حواس در زندگی بشر، معلمان و مربیان را ضروری است که به روش های گوناگون و متعدد، در پرورش حواس کودکان در دوران رشد و نمو آنها بکوشند تا ایشان بتوانند به نحو احسن از حواس خود برای کسب علم و معرفت استفاده کنند.

وظایف معلم در پرورش حواس:

مهمترین وظایف معلمان در پرورش حواس عبارتند از:

۱- اولین امر ضروری برای معلم این است که در سلامت و آزمایش حواس دانش آموزان و شایستگی آنها برای ادراک حسی بکوشد و کمترین کاری که می تواند در این خصوص بکند این است که در تدریس دانش آموزان مبتلا به ضعف بینایی یا شنوایی را رعایت کرده و آنها را در جایی از کلاس قرار دهد که نوشته ها و گفته های او را بهتر ببینند و بشنوند. بر معلم خوب لازم است که والدین این نوع دانش آموزان را از ضعف حواس آنها آگاه سازد تا تدابیر لازم را جهت درمان اتخاذ کنند، چه اگر ایشان به همین وضع در مدرسه بمانند اغلب به ضررشان تمام خواهد شد.

۲- بعد از آزمایش، ابتدا باید تمام عوامل مؤثر در پرورش و تقویت ادراک را در تدریس خود، در نظر بگیرد. حداکثر کوشش را در تحریک دانش آموزان، با تشویق آنان به درس با روش های مناسب و طبیعی، مبذول دارد. یعنی بعد از اینکه مشکل تقویت و آماده ساختن حواس برای انجام دادن وظایف خود، بر معلم حل گردید. باید به مشکل دقت که در عصر حاضر یکی از بزرگترین مشکلات تربیتی است بپردازد. زیرا امروز دیگر نمی توان به اجبار

دقت کودکان را جلب کرد. به همین سبب، کوشش و زحمت فراوانی لازم است تا رغبت و عشق حقیقی نسبت به علم در کودکان ایجاد گردد.

۳- معلم باید در تدریس، روش تجزیه و تحلیل بعد ترکیب را در پیش بگیرد یعنی با روش استقرایی تدریس کند. به سخن دیگر، بر معلم لازم است که مشاهده را اساس کارش قرار دهد بدین ترتیب که ماده را به اجزایش تقسیم کند و دانش آموزان به جزء جزء آنها توجه نمایند به طوری که تا جزء اول را خوب و کامل نفهمیده اند به جزء دوم نروند. زیرا مقیاس موفقیت معلم در امر تدریس، میزان درسی نیست که در کلاس گفته است بلکه مقدار مطالبی است که دانش آموزان کاملاً فهمیده اند.

۴- اینجا قواعد اساسی تدریس را که هربرت اسپنسر وضع کرده است یادآور می شویم.

پیروی از این قواعد، معلم را در پرورش حواس کودکان کمک می کند:

الف- از مطالب ساده آغاز کردن و به مطالب مرکب و پیچیده رسیدن.

ب- از اشیای محسوس به اشیاء و مسائل معقول رفتن.

ج- از راه آزمایش به علت ها و دلیل ها پی بردن.

سه قاعده نام برده اهمیت زیادی در آموزش و پرورش دارند و با پیروی از این قواعد است

که باید زبان را پیش از دستور یاد داد. معرفت خود اشیاء بر شناختن نام های آنها مقدم شود،

شواهد و مثال ها پیش از استنباط قاعده یا تعریف یا حاکم عمومی مورد ملاحظه و مشاهده

قرار گیرند.

۵- البته تنها پیروی از قواعد نامبرده برای پرورش حواس کافی نیست، بلکه باید به دانش

آموزان حداکثر آزادی در فعالیت های درسی داده شود. چنانچه فروبل (Friedrich

Froebel) مربی بزرگ آلمانی در خطاب به معلمان می گوید: «بیاید با کودکان خود زندگی کنیم».

«دانش آموزان به آموزشگاه نمی آیند که فقط برای زندگی آماده شوند بلکه بالفعل باید در

آن زندگی کنند» و «بگذارید کودک به عمل و تجربه خود، یاد بگیرد». منظور از تمام آنها

این است که دانش آموز، عملاً در تعلیم خود به وسیله خود شرکت کند و شخصیت او اثر

آشکاری در درس داشته باشد. معلم همواره باید این ضرب المثل چینی را به خاطر داشته

باشد که «یک نگاه به هزار کلمه می ارزد» البته به شرط اینکه آن نگاه هدفی در بر داشته

باشد زیرا برانگیختن حواس به طور خشک و خالی و تنها نگاه کردن به مناظر یا شنیدن

صداها و لمس کردن اشیاء بدون هیچ گونه هدف معینی، کمترین ارزش آموزشی و

پرورشی نخواهد داشت».

رشد عاطفی

هر فرد عادی می داند که دارای عواطفی است و زندگی بدون عواطف، زندگی تیره،

مکانیکی و بیرنگ خواهد بود. از طرف دیگر، سلامت روانی و عقلی شخص به سلامت

عاطفی او بستگی دارد. زیرا نظر شخص نسبت به خودش، دیگران، اوضاع اجتماعی و

زندگی به طور کلی از چگونگی رشد و تکامل عواطف وی متأثر می شود. به سخن دیگر،

داوری های هر فرد درباره خود و سایرین و مسائل اجتماعی به کیفیت عواطف او بستگی دارد و شخصی که از رشد سالم انفعالی و عاطفی بهره مند نباشد هرگز فردی واقع بین، نیک اندیش، درست کردار، و در نتیجه فرد مفید و مؤثر در پیشرفت جامعه نخواهد بود.

از این رو، مطالعه و شناختن احساسات و انفعالات کودکان بسیار مهم است و هر معلم باید رشد و تکامل انفعالی عادی را بشناسد و انحراف ها و تکامل نیافته های انفعال و عاطفی و اثر آنها را در بهداشت عقلی دان آموزان بداند. زیرا معلم بیش از دیگران مسئول توجه و در صورت امکان درمان ناراحتی های عاطفی دانش آموزان می باشد و همواره باید این اصل مسلم را در نظر بگیرد که پیشگیری مقدم بر درمان است. از طرف دیگر، چگونگی رشد اجتماعی، عقلی، و تکامل شخصیت هر فرد چنان که گفتیم از کیفیت رشد و تکامل عاطفی او متأثر می شود به طوری که می توان گفت رفتار هر فرد زیر فرمان احساسات و عواطف او می باشد.

اینک به ذکر پاره ای از عواطف متداول در میان بچه ها اقدام می کنیم:

گریه: قبل از ورود به مدرسه بچه ها وقتی دچار درد بدنی می شوند یا مورد بی مهری والدین قرار می گیرند ناراحتی خود را به صورت گریه ظاهر می سازند. پس از ورود به مدرسه و تماس با دیگران بچه ها در مقابل برخورد با مشکلات و عوامل نامساعد کمتر گریه می کنند و اغلب ناراحتی های خود را به اشکال دیگر ظاهر می سازند.

ترس: بچه ها تا قبل از ورود به مدرسه از مشاهده حیوانات دچار ترس می شوند. گاهی بچه ترس دارد از اینکه مادر یا پرستار او را تنها بگذارد. تاریکی، آتش، اتومبیل، رعد و برق و باد شدید و گاهی امور خیلی نیز در بچه ایجاد ترس می کند. در موقع ورود به مدرسه بچه به تدریج پاره ای از مهارت های بدنی را فرامی گیرد و با شرکت در بازی ها و استقبال از حوادثی که قبلاً برای او خطرناک بود به تدریج شجاع می شود و کمتر دچار ترس می گردد. در این دوره از رشد ترس بچه از اموری که اعضا و اندام او را تهدید می کند کم می شود ولی تأمین احتیاجات اساسی روانی مورد توجه او قرار می گیرد. ترس از اینکه مبادا مورد بی مهری دیگران واقع شود یا موقعیت او را در گروه همسن یا در میان اعضاء خانواده متزلزل گردد او را ناراحت می سازد و گاهی ترس از دست دادن مادر، ترس از دیر به مدرسه رسیدن، ترس از دزد و ترس از جنگ و دعوا سبب ناراحتی او می شود. شکست در فعالیت های تحصیلی نیز ایجاد ترس در بچه می کند. رشد اخلاقی و پرورش قوه قضاوت در بچه مانع از تخلف و اشتباه آنهاست و گاهی ترس از اینکه مبادا مرتکب اشتباه شوند آنها را ناراحت می سازد.

جو عاطفی خانواده و مدرسه در ایجاد ترس یا از بین بردن آن تأثیر فراوان دارد. منظور از جو عاطفی رابطه میان افراد است، اگر روابط خانواده یا رابطه میان شاگردان و معلم موافق با اصول دموکراسی باشد و عقل و منطق حاکم بر روابط افراد باشد بچه ها کمتر دچار ترس می شوند اما در وضعی که معلم یا پدر به صورت دیکتاتور کلاس یا امور خانه را اداره کنند

و احتیاجات اساسی و روانی بچه ها مثل احتیاج به محبت، احتیاج به رشد شخصیت اجتماعی و بستگی گروه، احتیاج به ابراز عقاید و نظریات خود تأمین نمی گردد، در این وضع عوامل و موجبات ترس فراوان می شود و بچه ها عمر خود را با ناراحتی و اضطراب به سر می برند.

خشم: بچه هایی که آشنا به مهارت های لازم برای شرکت در بازی ها یا برخورد به مشکلات نیستند اغلب دچار خشم می شوند، فراگرفتن اینگونه مهارت ها در کم شدن خشم بچه ها تأثیر فراوان دارد. بچه ها قبل از ورود به مدرسه و در دوره ابتدایی اغلب در مقابل توقعات والدین و معلم اغلب دچار خشم می شوند. اصرار والدین برای یاددادن بازی ها و پاره ای از مهارت ها به بچه ها آنها را خشمگین می سازد. روی این اصل والدین و معلم باید تحمل بیشتری در مقابل بچه ها از خود ظاهر سازند و با خودداری از تنبیه بی مورد سبب بروز خشم در بچه ها نشوند.

حسادت: به تدریج که بچه از محیط خانواده دور می شود و به افراد همسن ارتباط پیدا می کند حسادت او نسبت به برادران و خواهران کم می شود.

پس از ورود به مدرسه و شرکت در کلاس حسادت بچه ها نسبت به افراد همسن و همکلاس ظاهر می گردد معمولاً شاگردانی که توجه معلم را به فرد جلب می کنند و در درس و ورزش و امور اجتماعی بیشتر از دیگران فعالیت می نمایند مورد حسادت افراد همسن یا همکلاس خود واقع می شوند.

حسادت بچه ها در انتقاد از کارهای یکدیگر، در جر و بحث، مزاحمت، مسخره کردن، آزار رسانیدن و تحریک افراد بر ضد یکدیگر ظاهر می شود. در بسیاری از موارد بچه ها حسادت خود را به صورت طعنه زدن، بی اعتنائی، خیالبافی، دروغ و تقلب ظاهر می سازند. محیط خانه و مدرسه نباید رقابت و هم چشمی را تشویق کند، زیرا رقابت باعث پیدایش حسادت میان بچه ها می شود. ایجاد روح همکاری در میان بچه ها و شرکت دادن آنها در بحث و مناظره منطقی مانع پیدایش حسادت در میان ایشان خواهد شد.

شادمانی و سرور: افراد چه در خانواده و چه در مدرسه وقتی احتیاجات اساسی بدنی و روانی آنها تأمین گردد دچار جد و سرور می شوند. بچه ای که مورد محبت والدین و معلم قرار گیرد، موقعیت او در خانواده و در میان افراد هم سن مشخص و محکم است. بچه ای که آزادی برای ابراز عقید و هنر خود دارد، نظم و ترتیب خاصی در زندگی او برقرار است و هدف مشخصی را دنبال می کند و پیوسته شادمان و مسرور است.

احساس کودک نسبت به آموزگار: عوامل مؤثر در احساس کودک نسبت به آموزگارش متعدد و پیچیده اند، زیرا همچنان که گرایش و وجه نظر آموزگار با نیازمندی های شخصی او تعدیل و تغییر می یابند نیازمندی های کودک نیز احساس او را نسبت به آموزگار تعیین می کنند.

پیدا است که طبیعت و تجربه کودک در ارتباط او با معلم، مؤثر و مهم است. چنانچه کودکان علاقه مندند احساسات خود را نسبت به والدینشان به آموزگاران خود منتقل سازند.

بدین معنا اگر کودک نسبت به والدین و بزرگسالان محیط خوی نظر خوشی داشته باشد معلم خود را نیز خواهد پذیرفت. لیکن هرگاه از آنان رنجیده خاطر گردد به آموزگارش نیز بدگمان خواهد شد.

وجهه نظر کودک نسبت به معلم از عناصر و عوامل زیادی ترکیب یافته است از قبیل: رفتار آموزگار با او، عقیده و نظر دوستانش نسبت به معلم، تجارب کودک با آموزگاران و آموزشگاه قبلی و بزرگسالان به طور کلی.

تنها عامل بسیار مهم، روشی است که آموزگار برای ارضای نیازمندی های کودکان پیش می گیرد. کودکی که در خانه، مورد غفلت قرار می گیرد به جلب دقت و توجه آموزگار نیازمند است و آن را ضروری می بیند، هر چند به آشفته ساختن کلاس منجر گردد. کودکی که بسیار حساس است به سرعت از یک اشاره تویخ آمیز آموزگار به کلاس، ناراحت و معذب می شود.

خلاصه، آموزگار ورزیده و شایسته می داند که هر نوع سستی و گسستگی ارتباط میان او و دانش آموزان، نتیجه عجز و نقص اوست. آموزگار هنگام تفسیر و تعبیر رفتار کودک باید به یاد آورد که کودک تجارب خود را با او، در کلاس درس آشکار می سازد. به طور کلی، معلم دوست دانش آموز است و آماده کردن ایشان را در اشباع نیازمندی هایشان یاری کند.

رشد عقلانی:

آنگونه از فعالیت های فرد که مربوط به ادراک و فهم تشکیل مفاهیم و بررسی معانی کلی، تفکر و تعقل و پیش بینی و استنتاج و تعیین هدف و انتخاب وسیله و اقدام به حل مسائل است جزء جنبه عقلانی شخصیت او قرار دارد. معمولاً مربیان بزرگ چه در گذشته و چه در زمان ما وظیفه عمده مدرسه را ایجاد رشد عقلانی در افراد می دانند. در گذشته سایر جنبه های رشد فرد مثل جنبه اجتماعی، عاطفی و بدنی مورد توجه مربیان نبود و جنبه عقلانی حیات فرد مجزا از سایر جنبه ها فرض می شد. معلم تصور می کرد که کار او تقویت قوای ذهنی شاگرد است. به نظر او تقویت قوای ذهنی از راه تمرین و تکرار موجبات رشد عقلانی شاگرد را فراهم می نمود. برای نیل به این منظور شاگردان مدارس مجبور بودند مطالب مشکل و غیرقابل فهم را فراگیرند و سطح محفوظات خود را بالا ببرند. در اینجا باید چند نکته را به خاطر سپرد اول اینکه جنبه های مختلف حیات انسان با هم ارتباط نزدیک دارند و در یکدیگر تأثیر می کنند، جنبه عقلانی از جنبه عاطفی یا اجتماعی و بدنی جدا نیست و تحت تأثیر این جنبه ها در دوره های مختلف زندگی قرار دارد. رشد اجتماعی یا عاطفی بچه در طرز یادگیری او مؤثر است و قدرت یادگیری فرد در سازگاری عاطفی و اجتماعی وی کمال تأثیر را دارد. نکته دوم این است که تقویت قوای ذهنی از راه تمرین و فراگرفتن مطالب مشکل با رشد عقلانی فرق می کند. در زندگی با افرادی برخورد می کنیم که راه حل مسائل و مشکلات عمده ریاضی را در ذهن دارند یا به آسانی می توانند مطالب پیچیده

را به خاطر بسپاند ولی این عده در برخورد با مسائل زندگی، در اداره و کنترل اعمال خود، در انتخاب هدف و تهیه وسیله مناسب و در اظهار نظر صحیح و منطقی درباره امور مختلف عاجز می باشند.

بنابراین نباید تصور کرد که فراگرفتن مطالب پیچیده دلالت بر رشد عقلانی فرد دارد و یا تمرین و تکرار در مسائل علمی به طریقی که فعلاً در مدارس معمول است سبب رشد عقلانی می شود.

نکته سوم که تا اندازه ای با نکته دوم شباهت دارد این است که رشد عقلانی با کسب معلومات به طور کلی نیز فرق دارد. همانطور که فرا گرفتن مطالب مشکل غیر از رشد عقلانی است کسب معلومات در زمینه های مختلف و رشد عقلانی از هم جدا هستند، بدون تردید کسب معلومات اگر از صورت محفوظات خارج شود و در طرز فکر و عادات تمایلات و نظر افراد تغییرات اساسی ایجاد نماید در رشد عقلانی کاملاً مؤثر است. شاگردان مدارس اغلب معلومات لازم را از طریق خواندن یا گوش دادن به سخنان معلم کسب می کنند، ولی این معلومات لازم را از طریق خواندن یا گوش دادن به سخنان معلم کسب می کنند ولی این معلومات در طرز فکر راه برخورد آنها به مسائل زندگی تغییری ایجاد نمی نماید و قوه قضاوت صحیح را در آنها رشد نمی دهد.

جنبه عقلانی حیات فرد از لحاظ تربیتی اهمیت خاصی دارد. معلم ضمن اینکه در زمینه عاطفی و اجتماعی به بچه ها کمک می کند باید در جریان تحصیل مراتب رشد عقلانی

شاگردان باشد. احتیاجات اساسی بچه در زمینه عاطفی و اجتماعی غالباً در خانه یا در میان افراد گروه همسن تأمین می شود.

والدین یا افراد گروه همسن بیشتر به جنبه های عاطفی و اجتماعی بچه توجه دارند تا به جنبه عقلانی حیات او.

بنابراین معلم باید ضمن توجه به سایر جنبه ها توجه کافی نسبت به رشد عقلانی بچه ها داشته باشد. بعضی از مربیان تعلیم و تربیت را عبارت از رشد قوه قضاوت صحیح می دانند. جان دیوئی فیلسوف و مربی عالیقدر آمریکایی تعلیم و تربیت را دوباره ساختن یا تجدیدنظر در تجربیات و تشکیل مجدد آنها می داند. در این دو تعریف جنبه عقلانی حیات انسان پایه و اساس تعلیم و تربیت فرض شده است. معلم می تواند از هر فرصتی برای تقویت جنبه عقلانی شاگردان استفاده کند و ضمن تدریس مطالب مختلف روح علمی یا قدرت قضاوت صحیح را در آنها پرورش دهد.

رشد هوش

رشد هوش به تدریج ادامه دارد و هرچه کودک بزرگتر می شود، هوشش بیشتر رو به کمال می رود و همین ازدیاد هوش موجب توانایی یادگیری مطالب جدید و همچنین توانایی سازش با محیط ها و شرایط و موقعیت های گوناگون می شود. رشد هوش همچنان ادامه می یابد و در حدود شانزده سالگی به حد اعلای خود می رسد و از آن به بعد تقریباً ثابت می

ماند. البته کسب تجارب جدید موجب رشد افقی هوش می شود و بر توانایی فرد بر یادگیری و سازش با محیط می افزاید.

نوابغ: نوابغ قریحه و استعداد خود را در دوره کودکی ظاهر می سازند و غالباً اواسط دوره بچگی نبوغ خود را در زمینه های مختلف نشان می دهند. مهارت های اساسی مثل خواندن و نوشتن را می توانند در سال دوم یا سوم زندگی فراگیرند و در سن چهار سالگی قادر به یاد گرفته زبان خارج هستند.

افراد تیزهوش: افراد تیزهوش غالباً در دوره تحصیل جلوتر از همسالان خود می باشند. قدرت تحمل این افراد در برابر مسائل زندگی بیشتر از افراد معمولی است. غالباً این افراد در صورتی که از لحاظ مالی متمکن باشند به تحصیلات عالی می پردازند و در رشته های مختلف علمی پیروزی درخشانی نصیب آنها می گردد.

افراد خیلی باهوش: خارج قسمت هوش افراد این دسته از ۱۲۰ تا ۱۴۰ می باشد. انجام کارهای علمی و فراگرفتن امور تخصصی برای افراد خیلی باهوش به آسانی امکان دارد. در تحصیلات عالی نیز پیروزی های قابل توجهی نصیب این دسته می شود.

افراد خیلی باهوش: خارج قسمت هوش افراد این دسته از ۱۱۰ تا ۱۱۹ می باشد. افراد باهوش می توانند تحصیلات دانشکده را به پایان رسانند و کارها فنی را به آسانی فراگیرند.

دارای هوش متوسط: افرادی که دارای هوش متوسط هستند خارج قسمت هوش آنها میان ۹۰ تا ۱۱۰ می باشد. تقریباً ۵۰ صدم جمعیت را تشکیل می دهند. افراد این دسته می توانند

دوره متوسطه را به پایان برسانند و اغلب تحصیلات عالی را نیز شروع می کنند ولی با اشکال می توانند دوره دانشکده را به پایان رسانند.

پائین تر از متوسط: افرادی که خارج قسمت هوش آنها میان ۸۰ تا ۸۹ می باشد جزء این دسته محسوب می شوند. افراد این دسته به آسانی می توانند مهارت های اساسی مثل خواندن و نوشتن و حساب کردن را بیاموزند ولی در تحصیلات دبیرستانی غالباً با اشکال مواجه می شوند و علاقمند به مطالب درسی در دبیرستان نیستند. مهارت های بدنی را نیز به آسانی فرا می گیرند.

کم هوش: افراد کم هوش میان گروه ناقص العقل و گروه عادی قرار دارند. این دسته قانوناً مسئول اعمال خود می باشند. تحصیلات ابتدایی را به پایان می رسانند و گاهی وارد کلاس اول دبیرستان نیز می شوند اما به طور کلی در جریان تحصیل اغلب با اشکال مطالب درسی را فرا می گیرند و کمتر در امتحانات موفق می شوند.

کودن: خارج قسمت هوش افراد کودن از ۵۰ تا ۶۹ می باشد. رشد عقلانی افراد این دسته معمولاً میان ۷ تا ۸ تا ۱۱ و ۱۱/۵ سالگی متوقف می شود، یعنی حداکثر رشد عقلانی آنها حتی در دوره سالمندی به اندازه بچه ۱۱ ساله است. افراد کودن معمولاً در چهار سال اول دوره دبستان تحصیل می کنند ولی پیشرفت عمده ای نصیب آنها نمی شود.

سفیه: خارج قسمت هوش افراد سفیه از ۲۵ تا ۴۹ می باشد. افراد این دسته معمولاً به اندازه

بچه های ۳ تا ۸ ساله از لحاظ عقلانی رشد می کند خواندن و نوشتن و حساب کردن را یاد

نمی گیرند ولی مختصری صحبت کردن را می آموزند.

بچه های کودن را نباید به مدرسه روانه کرد ولی ممکن است در مؤسسات مخصوص

پرورش آنها اقدام نمود.

ابله: معمولاً خارج قسمت هوش افراد ابله از ۲۵ کمتر است، استعداد یادگیری این افراد خیلی

ضعیف است و دائماً باید تحت مراقبت باشند.

رشد عقلی و آموزش و پرورش:

چنانکه قبلاً اشاره شد اساس موفقیت هر فرد در زندگی به چگونگی فعالیت های گوناگون

عقلی او بستگی دارد. مثلاً اگر فردی از تفهیم افکار خود به دیگران و فهم افکار آنان عاجز

باشد یا نتواند امور را دقیق ادراک کند، همچنین از حیث تفکر استدلالی و منطقی ضعیف

بوده حافظه اش به او کمک نکند و به طور کلی از ارتباط درست با محیط، عاجز باشد

هرگز نمی تواند در زندگی موفق و سعادتمند گردد. از این رو، هدف اصلی تعلیم و تربیت

به کار انداختن و پرورش همین استعدادهاست.

هر درسی در آموزشگاه وقتی مفید خواهد بود که به هدف نامبرده کمک کند یعنی دانش

آموز را تحریک کند که بی اختیار، استعدادهای مذکور را به کار اندازد و شخصاً از فعالیت

های خود نتیجه گرفته، استفاده کند و معلم خوب کسی است که فعالیت های درسی را به

عهده دانش آموزان گذاشته، خود به نظارت و راهنمایی- و در صورت لزوم- اکتفا کند.

با توجه به چگونگی رشد و تکامل عقلی در کودکان، رعایت نکات زیر ضروری می نماید:

۱- برنامه تحصیلات آموزشی را باید با میزان رشد عقلی کودک سازگار باشد. به سخن

دیگر، چیزی را باید به کودک آموخت که توانایی یادگیری آن را دارد.

۲- تدریس در سال های اولیه تحصیل، باید بر حواس دانش آموزان متکی و مبتنی باشد

یعنی معلم باید دروس خود را محسوس و عملی سازد با توجه به اینکه کودکان از لحاظ

حواس با همدیگر اختلاف دارند.

۳- باید استعداد کودک را برای شناختن خصایص جهان خارج، بیدار و تربیت کرد به این

طریق که معلم گفته های درسی خود را به مظاهر زندگی و اشیای موجود در محیط خاص

کودک مرتبط سازد.

۴- همیشه باید این نکته را به خاطر داشته باشیم که حفظ و از بر کردن، دلیل بر فهم مطلب

نیست بلکه مهم، ادراک آن و یادگرفتن طرز استفاده از آن می باشد.

۵- در مرحله اول کودکی، خیال کودک جنبه ایهامی دارد چنان که عصا را از اسب جاندار

پنداشته از سوار شدن آن همان لذت را می برد که شیخ بزرگسال از سوار شدن اسب واقعی

می برد.

لیکن در سال های ۶ یا ۷ علاقمند می شود که به اسب واقعی سوار شود، زیرا کودکان در مراحل بعد طفولیت به واقعیت ها متوجه می شوند. بدین جهت، در این سن معلم می تواند خیال دانش آموزان را در راه درست پرورش دهد و او را از افراطی که سبب دوری او از زندگی واقعی می شود دور کند. به عبارت دیگر، دانش آموزان را طوری بار آورد که در مسائل زندگی و حل مشکلات آن، به تفکر و تعقل پرداخته خود را با عالم وسیع و زیبای خیال خوش نمایند.

۶- کودک در نخستین مراحل کودکی، هر موضوع و مسئله خرافی و فکر موهوم را به بدون بحث می پذیرد و در صورتی که در دبستان به تحقیق و انتقاد آنها علاقه مند می شود. از این رو، معلم باید اولاً:

مسائل واقعی را برای ایشان مطرح کند، ثانیاً: آنان را از همان آغاز تحصیل، به روش انتقاد صحیح و لزوم و اهمیت آن در پیشرفت فرد، راهنمایی و تشویق کند و به ایشان معلوم نماید که انسان باید در قضاوت های خود تابع عقل و منطق باشد نه عاطفه، و اگر از کارهای او انتقاد صحیح و به جایی کردند ناراحت نشده به تعدیل و تغییر آنها پردازد، و نیز از انتقاد درست و منطقی کارهای ناپسندیده دیگران، باک و هراس نداشته باشد.

۷- در پخش دانش آموزان به کلاس ها- تا حد امکان- توانایی عقلی و هوشی آنان را در نظر بگیرند، زیرا همانندی عقل میان دانش آموزان بزرگترین کمک یادگیری و آموزش است.

۸- از لحاظ روانشناسی، اشتباه محص است که برنامه ثابتی را به طور مساوی بر همه دانش

آموزان تحمیل کنیم، چه برنامه هایی را که یک عده در چهار سال تمام می کنند گروه

دیگر حتی در شش سال نیز از اتمام آن عاجزاست /

۹- باری کودکان کندهوش وضعیت عقل، باید آموزشگاه های مخصوصی تأسیس شوند تا

وجود ایشان نیز برای جامعه مفید و قابل استفاده گردد.

۱۰- برای اینکه دانش آموزان باهوش از رشد و تکامل سریع خود، باز نمانند لازم است

مجال و فرصت های علمی مناسب، برای ایشان فراهم کنند.

۱۱- چون موفقیت در هر شغل به میزان هوش شخص بستگی دارد از این رو، باید انش

آموزان را برحسب میزان هوش و عقل، از لحاظ شغلی که در آینده به عهده خواهند گرفت،

راهنمایی کرد.

۱۲- معلم باید علت عقب ماندگی درسی کودک را مطالعه کرده و میزان بستگی آن را با

ضعف هوشی یا عوامل گوناگون محیطی دریابد و به درمان درست آن پردازد.

۱۳- آموزشگاه باید با مطالعه استعداد های دانش آموزان، آنها را به رشته تحصیلی خاصی

که در دوره متوسط می توانند ادامه دهند رهبری کند تا شعبه های تحصیلی را شانس ی

برای بیکار نماندن و... انتخاب نکنند که این جز اتلاف انرژی و تضييع اوقات گرانبها، نتیجه

دیرگی نخواهد داد.

با رعایت نکات نامبرده، می توان افرادی بارآورد که وقتی وارد جامعه بزرگ بشری می شوند وظیفه اجتماعی خود را انجام دهند و فردی مفید و مؤثر واقع شوند.

رشد اجتماعی

جنبه اجتماعی رشد فرد پایه و اساس زندگی انسانی او را تشکیل می دهد. انسان به معنی دقیق حیوانی فرهنگی است. جنبه های عقلانی حیات وی نیز در زمینه اجتماعی رشد می کند. ادامه زندگی انسانی جز در جامعه جریان پیدا نمی کند. فرد باید با دیگران بسر برد. با آنها سخن بگوید و مقاصد خود را به ایشان بفهماند و از افکار و نظریات ایشان آگاه شود. با آداب و رسوم جامعه آشنا گردد و نقش خود را در خانواده و جامعه اجرا نماید. لازمه زندگی جمعی سازگاری با افراد، توافق با ایشان و تا حدی کوشش برای انجام انتظارات ایشان است.

آموزشگاه

تا چندی پیش آموزشگاه را جای مطالعه و تلقین معلومات، عرضه داشتن مشکلات مخصوص با برنامه ها، و بحث از بهترین وسایل انتقال مواد گوناگون از معلم به دانش آموزان می دانستند. لیکن در سال های اخیر برای علمای تربیت، روشن گردید که آموزشگاه را یک وظیفه اجتماعی است که اهمیت آن کمتر از وظیفه آموزش و پرورش فردی نمی باشد.

به نظر آنان آموزشگاه همچون خانواده، یک وحدت اجتماعی است و در تکوین و بنای شخصیت اجتماعی فرد بسیار مؤثر است. زیرا به وسیله آن است که کودک راه و رسم زندگی و طرز معاشرت با دیگران را یاد می گیرد، و نیز آموزشگاه است که چگونگی انجام دادن یک عده کارهای معین و کیفیت همکاری یا رقابت با دیگران را به کودک یاد می دهد. به طور کلی، اساس نظریات کودک و موفقیت یا ناکامی او را آموزشگاه پی ریزی می شود و تمام آنها وسایلی هستند که کودک برای سازش با محیط خارج از مدرسه، آماده و قادر می سازند.

از این رو، در نظر آموزش و پرورش جدید، آموزشگاه یک مرکز اجتماعی مهم و شهری در داخل شهر است که کودک ساعت های طولانی از زندگی خود را در آن می گذراند و اطلاعات اجتماعی به دست می آورد که او را در سازش با جامعه بزرگتر یاری می کنند.

امروز دیگر اشتباه محض است که آموزشگاه را عبارت از یک عده اطاق ها و کلاس ها بدانیم که در آنها علم و دانش القاء می شود. بلکه - چنانچه بالا گفته شد - آموزشگاه بهترین مرکز برای فعالیت های گوناگون اجتماعی است و می توان با تشکیل اجتماعات، انجمن ها، گردش های علمی و امثال آنها به پرورش اجتماعی کودک کمک کرد.

به علاوه کودک می تواند به طرق زیر به سازگاری کودک با همسالانش کمک کند.

۱- کمک به هر یک از دانش آموزان در اینکه نقشی را در گروه انجام دهد.

۲- برپا ساختن بازی ها و فعالیت های مشترک.

۳- معلم باید راهنمایی کند که هر فرد در گروه شناخته شود.

۴- بکوشد که هر کودک در اوضاع و احوال اجتماعی و در گروه هایی که برای او تربیت

خود، به شرکت در آن نیازمند است دارای مقامی باشد.

۵- هر کودک، احساس موفقیت کند.

۶- کمک به کودکان در اینکه رابطه میان نظریه و عمل خود را دریابند.

۷- کمک و راهنمایی به گسترش روابط گروهی.

۸- ایجاد و فراهم آوردن محیط خالی از اضطراب و نگرانی.

۹- ایجاد رصت هایی برای ارتباط و سازش اجتماعی.

۱۰- استفاده از مراکز اجتماعی از قبیل کافه تریا و... برای آشنا ساختن کودک با آداب معاشرت.

مشکلاتی که کودک هنگام ورود به آموزشگاه با آنها مواجه می شود:

ورود به آموزشگاه برای کودک خردسال، در واقع آشنا شدن با یک محیط بزرگ تازه‌ای

است به همین سبب به یک عده مشکلات برخورد می کند که ما به چند نوع از آنها اشاره

می کنیم:

۱- کودک هنگام ورود به آموزشگاه یا انتقال از یک مدرسه به مدرسه دیگر، خود را بیگانه

می یابد و کودکان به او به طرز عجیبی نگاه می کنند و مراقب رفتارها و حرکات او می

شوند، همین نگاه ها او را ناراحت کرده و به گوشه نشینی و دوری از اجتماع وادار می سازد.

گاهی میان او و سایر دانش آموزان نزاع برپا می شود. اگر چنانچه این کودک از لحاظ بدن یا مالی بر دیگران برتری داشته باشد در این صورت، زودتر و بدون انتقاد، مرکزیت اجتماعی پیدا می کند و دانش آموزان به دوستی با او متمایل می شوند. ولی اگر ضعیف باشد مدت درازی مورد انتقاد و تهدید قرار گرفته نخواهد توانست برای خود مرکزیت اجتماعی تحصیل کند.

۲- مشکل دوم اختلافات طبقاتی است زیرا دانش آموزان هر آموزشگاه از خانواده های گوناگون فقیر و ثروتمند هستند و اختلاط آنها گاهی ناراحتی هایی ایجاد می کند. بدین معنا که کودکان خانواده های ثروتمند، معمولاً به اجتماع و دوستی با کودکان خانواده های فقیر علاقمند می شوند لیکن خانواده شان آنها را از این آمیزش برحذر داشته اجازه نمی دهند که حتی با آنها باز می کنند، چه بسا والدینی که فرزندان خود را در خانه محبوس می کنند تا با کودکان فقیر و سرکوجه ای تماس نگیرند و این خود یکی از عوا ایجاد کننده مشکلات برای کودک است.

۳- سومین مشکل در آموزشگاه، برای کودکانی است که به طرز خاصی تربیت شده اند و همواره تحت مراقبت و حمایت والدین قرار گرفته اند. این نوع کودکان، بسیار حساس بوده و نمی توانند با محیط آموزشگاه سازش کنند، در نتیجه از تمام دانش آموزان، اولیای آموزشگاه و خدمتگزاران، چگونگی ساختمان و آب خوردن شکایت و اظهار نفرت می نمایند.

اثر آموزشگاه در رشد اجتماعی نوجوان:

محیط اجتماعی آموزشگاه وسیع تر از محیط خانه است و بیش از آن مطیع دگرگونی های جامعه بوده، اختلاف زیادی با محیط خانه دارد. از این رو، در نظریات، عادات و عقاید نسل های آینده، آثار قوی از خود می گذرانند. زیرا آموزشگاه پلی است که ایشان از روی آن گذشته، به جامعه وسیع می پیوندند.

وظیفه آموزشگاه است که با ایجاد و تشکیل فعالیت های اجتماعی گوناگون نوجوان را در سرعت رشد و کمال نضج کمک کند. همچنین، آموزشگاه است که او را با همسالانش جمع کرده و سبب می شود بعضی را دوست داشته از عده دیگر متنفر باشد و مقام و منزلت تحصیلی و اجتماعی خود را با آنها مقایسه کند، از طرز تفکر آنان متأثر گردد، به همکاری و فعالیت و کارهای دسته جمعی عادت کند، و بدین ترتیب، راه و رسم و مظاهر رقابت های مشروع را ادراک کرده یاد می گیرد.

نوجوان در رشد اجتماعی خود، از چگونگی ارتباط و علاقه اش نسبت به معلمان و میزان نفرت یا محبت خود به آنها متأثر می شود. این ارتباط ها به اشکال و رنگ های گوناگون درمی آیند که اساسشان به شخصیت معلم، میزان ایمانش به شغل خود، مقدار فهمش نسبت به مرحله نوجوانی و طرق رعایت و حل مشکلات آن بستگی دارد. چنان که معلم مسلطی که با امر و نهی، تهدید و تعقیب و آزار و شکنجه بر کلاس حکم می کند، دانش آموزان را از خود دور ساخته، میان خود و آنها جدایی می اندازد و در نتیجه، به هیچ وجه مورد محبت

آنها واقع نمی شود. برعکس، معلم دادگستری که همواره با دانش آموزان خود همکار و دوست صمیمی است و هنگام استعداد از او، هرگز به سرزنش آنان نمی پردازد و محبت و اعتماد آنها را به خود جلب می کند. آزمایش های آندرسون و بریور نشان می دهند که مهمترین صفات ضروری برای معلم کامیاب در ارتباط اجتماعی عبارتند از:

۱- دوست داشتن شغل خود و لذت بردن از آن

۲- ایمان به فعالیت و کار

۳- دوست داشتن دانش آموزان خود و میل به فعالیت با آنها

۴- توانایی به ایجاد یک نوع دوستی با اطرافیان

۵- آگاهی به تمام تحولات و دگرگونی های صحیح شغل خود

۶- مواجهه با مشکلات خود و دانش آموزان با کمال اطمینان و آرامش خاطر

۷- توانایی به مشاهده این مشکلات، به طریقی که نوجوانان آنها را می بینند و به شکلی

ایشان از آنها متأثر می شوند.

۸- متانت و اعتدال و احتیاط کاری

۹- ارتباط مستقیم با دانش آموزان

اثر همسالان در رشد اجتماعی نوجوانان

گروه همسالان در دوره نوجوانی از افرادی تشکیل می شود که از حیث سن زمانی و عقلی

به هم نزدیک هستند و میان خود یک وحدت ناگسستنی ایجاد می کند که وضع اجتماعی

خاص و روش معینی در زندگی دارد، شماره افراد این گروه، ده یا یازده نفر می شود، و در رفتار هر یک از افراد تأثیر زیادی دارد. گاهی اثر آن در این دوره از زندگی بیش از اثر خانه و آموزشگاه است. به تدریج که نوجوانان به رشد و کمال نضج نزدیک ترمی شود و از گوه خود کمتر پیروی کرده و از شدت انتسابش بدان کاهش می یابد.

گروه همسالان، فعالیت های خاصی دارد که آن را از سایر اجتماعات مشخص می نماید. به علاوه، در انتخاب افرادش از اصول و مقررات خاصی پیروی می کند و آثار خوب و بدی در روحیه نوجوان منسوب بدان می گذارد که اینک به اختصار شرح می دهیم:

۱- مظاهر فعالیت در گروه همسالان، گروه برای خود مظاهر و جنبه های گوناگون جهت فعالیت افرادش، انتخاب و تعیین می کند که به عنوان گردش یا مسافرت و یا دیدار یکی از دوستان، جمع می شوند. فعالیت فرد در هر گروه از فعل و انفعال موجود میان او و افراد دیگر، آداب و رسومی که گروه برای خود مقرر داشته است، عادات و تقلید هایی که افراد خود فرض و لازم می کند، و فضای اجتماعی که بر آن حکمفرماست متأثر می شود. از این رو، نوجوانان می خواهند که در پوشاک، زبان، لهجه، الفاظ و اسلوب از دوستانشان تقلید کنند، چنانکه مانند ایشان عمل کرده و سخن می گویند.

۲- انتخاب افراد گروه، از آزمایش هایی که در این خصوص به عمل آمده اند چنین نتیجه می شود که همسالان با هر یک از افراد خود شرط می کند که نسبت به دوستانش مخلص بوده و از هر نوع سخن چینی و جاسوسی خودداری کند، در رفتار و روش خود پاکدامن

باشد، احترام دوستان خود را نگاه دارد، در مواقع ضروری و احتیاج به ایشان کمک کند، امین و محتاط و مسلط بر خود باشد، از شنیدن فکاهیات شاد شده خود نیز گاهی گفتنی های فکاهی گوید، کینه ورز و درشت خوی نباشد و به فرمانروایی و حکمرانی بر دوستان و مردم نکوشد.

۳- اهمیت و آثار گروه، فرد در دوره نوجوانی نه کودک است و نه بالغ، به همین سبب به گروه جمعیتی نیازمند است که به سطح رشد و مظاهر فعالیت و تفهیم او پاسخ داده آنها را بفهماند تا فرد مقام واقعی خود را میان دوستانش دریابد. گروه همسالان به این معنا، یکی از عوامل ضروری برای رشد و تکامل اجتماعی نوجوانان است، و اهمیت آن در پرورش فرد- چنان که گفتیم- بیش از والدین و معلمان می باشد. زیرا همین گروه است که محیط مناسب برای ایجاد عادت به گفتگوی اجتماعی، مهارت ها و ارتباط ها فراهم می کند و روح وابستگی به یک جمعیت را در او رشد و پرورش می دهد. مواهب اجتماعی او را آشکار می سازد و در نتیجه میزان رهبری، پیشوایی، اطاعت و فرمانبرداری، حدود سازگاری و نفرت خود را درک می کند.

رشد شخصیت

غیر از خانواده عامل مهم دیگری که در تشکیل و رشد شخصیت دخالت دارد آموزشگاه است به طوری که می توان آن را از این نظر در درجه دوم اهمیت قرار داد. معلم ها، همکلاسی ها، همبازی ها و بالاخره محیط آموزشگاه چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم در

رشد شخصیت کودک مؤثر هستند و به همین دلیل که روانشناسان و علمای تعلیم و تربیت در مورد شخصیت و تعادل روانی معلم تأکید نموده اند. همانطور که نگرش معلم و همکلاسی ها نیز حائز اهمیت است. کودک که تا به حال خود را آنچنان می دید که پدر و مادرش او را می دیدند حالا خود را آنچنان می بیند که معلم و همکلاسی ها و همسالان او را می بینند. من ایده آل کودک همان منی است که مورد قبول همسالان است، این من ایده آل در دخترها و پسرها متفاوت است و مربوط به انتظارات اجتماعی می شود و این انتظارات در جوامع و ملت های مختلف متفاوت است و بستگی به فرهنگ و آداب و رسوم هر جامعه دارد.

موفقیت و شکست از عواملی است که در تشکیل شخصیت و ایجاد مفهوم خود نقش مهمی دارد و اغلب در آموزشگاه کودک با این مسائل برخورد می کند. افزایش انگیزش برای یادگیری، استقلال طلبی، اعتماد به نفس و بالاخره نشاط و شادابی او می شود. در حالی که شکست موجب احساس حقارت، وابستگی، تضعیف انگیزش، فرافکنی و بالاخره ازدست دادن نشاط و شادابی می گردد. با توجه به این نکته معلم باید عوامل را طوری فراهم کند که کودکان طعم موفقیت را بچشند. به خصوص در سال های آموزش اولیه باید کوشش شود که کودک کمتر با شکست مواجه گردد. البته نه به این معنی که نارسایی های یادگیری کودک باید نادیده گرفته شود، بلکه به این معنی که باید از مقایسه دانش آموزان با یکدیگر خودداری شود و تا آنجا که ممکن است پیشرفت هر دانش آموز با خودش مقایسه گردد.

مطالب درسی باید متناسب با توانایی دانش آموز باشد و بیش از توانایی کودک از او انتظار نرود و بالاخره محیط طوری باشد که هر کودک به نحوی موفقیت به دست آورد و مورد تشویق قرار گیرد.

تحول نظریات رشد از جنبه علمی

از اواخر قرن ۱۹ تا کنون تحقیقات جدیدی در زمینه رشد و احتیاجات اساسی روانی افراد انجام شده است. این تحقیقات تحولات عمیقی در عقاید دانشمندان در جنبه رشد و احتیاجات روانی افراد به وجود آورده است. سابق بر این بچه ها به منزله سالمندان کوچکی که مجبوره پیروی از نظریات بزرگترها بودند ملاحظه می شدند. یعنی عده ای از روانشناسان و به پیروی از آنها مریبان تصور می کردند که بچه ها در دوره های مختلف تحصیلی باید خود را برای زندگی دوره سالمندی آماده سازند و به تدریج میزانهای اخلاقی اجتماعی سالمندان را بپذیرند. شخصیت مستقلی برای بچه ها قائل نبودند و احتیاجات اساسی آنها در هر مرحله از رشد مورد توجه مریبان قرار نمی گرفت. روانشناسی بیشتر به جنبه ذهنی و به اصطلاح قوای عقلانی بچه ها توجه داشت. این قونین نیز تابع میزان ها و احکام رشد عقلانی بزرگترها و سالمندان فرض می شدند. روی این اصل جنبه های مختلف رشد چه ها مثل جنبه بدنی جنبه عاطفی و جنبه اجتماعی به هیچ وجه مورد توجه روانشناسان و مریبان نبود. وظایف مربوط به رشد در هر مرحله از زندگی کمتر توجه مریبان را به خود جلب می

کرد و در اثر همین تصورات برنامه های مدارس بیشتر مبتنی بر جنبه های ذهنی و تقویت

قوای ذهنی بچه ها مثل حافظه، تخیل، تداعی معانی، دقت و غیره از راه تمرین و تکرار بود.

اما پیشرفت روانشناسی آن هم در قسمت رشد حقایق تازه ای را در اختیار مربیان قرار داد. به

تدریج روانشناسان متوجه شدند که بچه ها علاوه بر احتیاجات بدنی، احتیاجات اساسی

روانی از قبیل احتیاج به ابراز خود، احتیاج به امنیت و هدف و نظم، احتیاج به بستگی به

گروه، و احتیاج به محبت را دارا می باشد و عدم تأمین این احتیاجات موجب پیدایش

اضطراب و ناراحتی های شدید عمومی خواهد شد. روی همین اصل مربیان تصمیم گرفتند

که برنامه های مدارس و شرایط کار در مدرسه را متناسب با این احتیاجات تهیه نمایند. توجه

به جنبه های مختلف رشد مثل رشد بدنی، رشد اجتماعی، رشد عاطفی، رشد عقلانی و رشد

هنری تحول عمیقی در تعلیم و تربیت بچه ها به وجود آورد. قبلاً تصور می شد که در

مدرسه باید ذهن بچه ها را آنهم از راه انباشتن معلومات و حفظ مطالب تقویت کرد و سایر

جنبه های رشد بچه ها مورد توجه مربیان نبود. به تدریج مربیان نقشی را که مدرسه در بالا

بردن رشد اجتماعی، عقلانی، عاطفی و بدنی باید به عهده گیرد درک کردند و موارد تازه

ای را در برنامه های دبیرستان ها و دبستان ها وارد ساختند.

ضمناً تغییراتی در محیط مدرسه و طرز کار معلم و شاگرد و ارتباط آنها با هم به وجود

آوردند، وظایف مربوط به رشد در دوره بلوغ نیز تغییرات اساسی در برنامه های دبیرستان ها

به وجود آورد. اولیاء فرهنگ در کشورهای متمدنی متوجه شدند که بچه ها در سنین ۱۲ تا ۱۸

سالگی باید بتواند روابط صحیح و عقلانی با همسن های خود داشته باشند. نقش خود را به

عنوان یک دختر یا پسر از لحاظ اجتماعی درک کنند، اهمیت و ارزش بدن خود و طرز

محافظت آن را فراگیرند، استقلال عاطفی کسب نمایند.

به تدریج از لحاظ اقتصادی خود را مستقل سازند و انتخاب شغل و آماده کردن خود برای

حرفه معین اقدام نمایند. ارزش و اهمیت تشکیل خانواده را درک کنند و به تدریج در جامعه

حقوق و امتیازات خود را بشناسند و در مقابل مسئولیت های اجتماعی را بپذیرند.

توجه به این وظایف اولیای دبیرستان ها را موظف می سازد که مواد مفید اساسی را در

برنامه های دبیرستان وارد کنند و در اجرای این وظایف به دانش آموزان کمک نمایند.

«پایان»

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title:
Subject:
Author: sadegh
Keywords:
Comments:
Creation Date: 4/11/2012 8:36:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 0 Minutes
Last Printed On: 4/11/2012 8:36:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 36
Number of Words: 5,886 (approx.)
Number of Characters: 33,551 (approx.)